

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت‌وگویی سوم

جریمات فکری جدیدی به امید حل معضل تاریخی یهودیان مطرح شد



به باور بنیادگرایان، هرگونه تغییر در شریعت، به یهودیت اصیل زیان می‌رساند

پرسش - شما در گفت و گوهای پیشین بیان کردید که چگونه یهودیان در بسیاری از دوران‌ها، در بسیاری از سرزمین‌های پراکندگی، تحت تسلط بسیاری از شاهان و فرمانروایان و سلاطین، مورد تبعیض و آزار قرار داشتند و همیشه در فکر روزی بودند که بتوانند به سرزمین پدری خویش بازگردند و به رفاه و امنیت و شکوفائی برسند. شما در ادامه بیان آن چه که بر یهودیان گذشت، به جنبش‌هایی اشاره کردید که هدف آن‌ها رهائی یهودیان از سرزمین غربت و بازگرداندن آن‌ها به خانه پدری بود - و از

جمله، از قیام شبتای صوی (שַׁבְּתַי צְבִי Shabtai Tsevi) نام بردید که چنین ادعائی داشت. عاقبت کار این خیزش ملی و دینی چه شد؟

پاسخ - نخست آن که شمار پیروان شبتای صوی در میان یهودیان امپراتوری عثمانی بسیار زیاد بود. نه تنها در سوریه و لبنان و سرزمین اسرائیل، بلکه حتی در داخل ایران عده زیادی از یهودیان به این جنبش رهائی بخش پیوستند.

در همین رابطه یک سند تاریخی از ژان شاردن (Jean Chardin) جهانگرد فرانسوی داریم که در اواسط قرن هفدهم به ایران سفر کرده و مدت دوازده سال در آن کشور به سر برده است. او در جلد ششم کتابی که درباره مشاهدات خود در ایران نگاشته، احتمالاً در صفحه ۱۳۵ آن، تعریف کرده می نویسد "من زمانی که در هیرکانیا (منطقه گرگان و مازنداران ایران) بودم، عده زیادی از یهودیان این ناحیه را دیدم که پیروان شبتای صوی بودند و به حاکم یا والی آن ناحیه گفته بودند: "از این پس به تو جزیه پرداخت نخواهیم کرد، زیرا ماشیح (مهدی موعود یهودیان) ظهور کرده و دنیا از این پس به سوی برقراری عدالت الهی پیش خواهد رفت و صلح و دوستی برقرار خواهد گردید و همه انسان ها از این پس در مسالمت و همزیستی به سر خواهند برد و دیگر نژومی به پرداخت جزیه وجود ندارد".

شاردن در کتاب خود می نویسد که والی در پاسخ به این یهودیان گفت که اگر در ظرف سه چهار ماه ماشیح شما ظهور نکرد و ما او را ندیدیم و اوضاع عوض نشد، آن گاه شما باید مالیات ها را پرداخت کنید.

علاوه بر این، در پاره ای از کتاب ها که من آن ها را خوانده ام، آمده است که شماری از مبلغین عمده جنبش شبتای صوی، در داخل ایران فعالیت گسترده ای داشته اند.

در هر حال، جنبش شبتای صوی با شکست شدید و قاطع روبرو شد. فردی که ادعای پیامبری می کرد و می گفت که او همان مهدی موعود است که آمده یهودیان را رهائی بخشد، در سال ۱۶۶۶ به دستور مقامات امپراتوری عثمانی بازداشت گردید و از او خواسته شد که بلافاصله اسلام بپذیرد، در غیر این صورت کشته خواهد شد. شبتای صوی مسلمان شد و گویا پس از گذراندن حدود ده سال در زندان، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

عده ای در ترکیه آن روز که آگاهی پیدا می کنند شبتای صوی مسلمان شده است، آنان نیز دین اسلام را می پذیرند و هنوز هم نواده های همان عده ای که در آن دوره پیروان شبتای صوی بودند، و اسلام آوردند، با نام "دلمه ها" در ترکیه زندگی می کنند.

در برخی از پژوهش های تاریخی که توسط خود محققین ترک نگاشته شده، این احتمال مطرح گردیده که خود کمال آتاتورک پایه گذار ترکیه نوین نیز از تبار همین "دلمه ها" بوده که پدران آن ها چند صد سال پیش از آن یهودی بوده اند.

مشاهده کنید که چه وقایع جالبی در تاریخ رخ می دهد.

اگر بازگردیم و به پیامدهای به پا خیزی شبتای صوی بپردازیم، متوجه می شویم که "گالوت" به مفهوم غربت و درگیری، علی رغم آمدن و ادعای این منجی دروغین، همان طور به صورت اولیه باقی ماند و یهودیان همچنان در اشتیاق فرا رسیدن "گئولا" و نجات و رهائی به سر می بردند - حالا به هر صورت که می خواهد باشد.

در چنین حال و هوایی است که گروهی از یهودیان در خود فرو می روند و یا به زبانی دیگر، یک نوع تفکر عرفانی به وجود می آید، به این معنی که یک جریان انفعالی ظاهر می شود و می گوید که ما باید از طریق غور و مکاشفه و مشاهده به ظهور مهدی موعود برسیم. به سخنی دیگر، نوعی تصوف یهودی به وجود می آید که می گوید ما از طریق این تفکر و مکاشفه می توانیم به آزادی خود برسیم.

کاملاً توجه داشته باشید که سخن از آزادی های سیاسی در میان نیست، بلکه آنان در پی به دست آوردن آزادی معنوی هستند، آزادی یهودی به صورتی دیگر، به صورت معنوی و عرفانی.

با توجه به این امر بود که پس از شکست جنبش شبتای صوی در ترکیه عثمانی، در برخی ممالک اروپائی جنبش هائی به وجود می آید که یکی از آن ها "حاسیدیسم" (חסידות Hassidism) نام دارد. اگر بخواهیم لقبی ایرانی برای آن بگزینیم، می توانیم بگوئیم که پیروان آن نوعی "صوفی" بودند.

پرسش - ولی معنی خود واژه "حاسید" به مفهوم "پیرو" و "مرید" است؟

پاسخ - بله، همین گونه است. پیروان حاسیدیسم می آیند و نوعی اندیشه تازه ارائه می کنند که به موجب آن، یهودیان باید در گوشه نشسته و مرتباً ذکر خدا کنند و در تعمق و مناجات و مکاشفات باشند تا از این راه به تزکیه نفس برسند و آزادی درونی به دست آورند و بدین سان همان آزادی بیرونی را که نتوانسته اند به آن برسند در درون به آن نائل شده باشند.

یک روحانی اعظم یهودی با کنیه "بعل شم طوب" (בעל שם טוב Baal Shem Tov - به مفهوم خوشنام) با نام اصلی ربی ییسرائل بن الیعزر (רבי ישראל בן אליעזר Rabbi Yisroel ben Eliezer) بود، در قرن هیجدهم مهمترین پایه گذار جنبش حاسیدیسم در اروپای شرقی به شمار می آید.

در برابر "حاسیدیسم" گروه فکری دیگری با نام "میتنگدیم" (מתנגדים Mitnagdim) به وجود آمد که به مفهوم "مخالفان و اوپوزیسیون" است. آن ها خود جریان فکری دیگری را ارائه می دادند که به یک جریان فکری منسجم منتهی می شد و آن یهودیت تعصب گرایانه یا اورتودوکس است که می گوید یهودی باید کاملاً پیرو همه اصول و فروع شریعت و دین

باشد و همه ۶۱۳ دستوراتی را که می توان "امر به معروف و نهی از منکر" یهودیان نامید مو به مو اجرا کند - البته تا آن جا که این کار شدنی باشد.

در برابر این جریان یهودیت اورتودوکس، که بسیار پای بند شریعت و اجرای مو به مو تورات می باشد، جریان ایمانی دیگر به وجود می آید که به خصوص در اروپای غربی و به ویژه در آلمان رشد می کند که خطاب به اورتودوکس ها می گوید "این راهی که شما می روید راه درستی نیست و با این شیوه نمی توان به رهائی معنوی رسید". آن ها می گویند راه رهائی یهودیان، در درجه اول حفظ یهودیت است، منتها به صورتی دیگر و به موازات آن لزوم هم رنگ شدن با محیط است.

پرسش - یعنی آن که یهودی در عین حال که به شریعت باستانی خود پای بند است، باید بیاید و فرهنگ محیطی را نیز که در آن زندگی می کند بپذیرد؟

پاسخ - بله همین گونه است. پیروان این جنبش فکری می گویند که یهودیان نیز باید فرهنگ محلی را بپذیرند و در نوع لباسی که به تن می کنند هم رنگ جماعت باشند و پیرو مد روز، چهره خود را همانند دیگران کنند، کلاهی همانند اهالی محل به سر گذارند و حتی از نظر سخن گفتن نیز، از به کار بردن زبان "ییدیش" (Yiddish יידיש) خودداری ورزند.

در حاشیه بگویم که ییدیش یک زبان ترکیب شده از آلمانی قدیم و زبان عبری است که یهودیان شرق اروپا به آن تکلم می کردند، زیرا زبان عبری را زبان مقدس تورات می دانستند که نباید با کاربرد واژه های آن امور روزمره و غیر مذهبی را عنوان کرد. برخی واژه های زبان های اسلاوی نیز وارد ییدیش شده است.

سخن گفتن به زبانی که افراد محلی آن را درک نمی کنند موجب نوعی بیگانگی و دوری می شود. وقتی شما به زبان مملکت سخن می گوئید بیگانه نیستید، ولی هنگامی که به زبان غریبه سخن می گوئید بیگانگی به وجود می آید.

یکی از رهبران جنبش که می گفت یهودیان باید کاملاً به رنگ محیط در آیند و فرهنگ محلی را بپذیرند، موشه مندلسون (משה מנדלסון Moses Mendelssohn) نام داشت که از جمله خواستار آن بود که کتاب مقدس تورات به زبان های محلی ترجمه شود و همان متن در نیایشگاه ها مورد استفاده قرار گیرد - زیرا بسیار معدودند آنانی که زبان عبری را درک می کنند و مفهوم آن را می فهمند.

مندلسون انتظار داشت که حتی نیایش های یهودی نیز به جای آن که به زبان عبری باشد، به ترجمه آلمانی آن قرائت گردد. زیرا اکثریت قریب به اتفاق نمازگزاران نمی توانستند زبان عبری را بخوانند و حتی شماری از خود روحانیون نیز به این زبان تورات تسلط کافی نداشتند.

به علت این وضع بود که شخص مندلسون کتاب تورات را به زبان آلمانی برگرداند و حتی توصیه کرد که نیایش های یهودی نیز به زبان آلمانی بیان شود تا نمازگزاران بفهمند که چه می خوانند و چه آرزو می کنند.

به موجب این روند، که می توان آن را یک جریان عقلانی و دانش پذیری نامید، که در زبان عبری آن را تنوعت هسکالا (תנועת השכלה Tnuat Haskala) یعنی جنبش روشنگرانی می نامند که به زبان انگلیسی (Enlightment Movement) نامیده می شود. پیروان این جنبش می گفتند که باید عقل و منطق را معیار و مقیاس قرار داد و از خود می پرسیدند که ما به کجا می رویم و با چه دنیائی روبرو هستیم.

از داخل این جریان فکری که آن را "دوران روشنگرانی" می نامند، جریان های فکری دیگری نیز رشد کرد که یکی از آن ها جنبش "رفرم" (Reform) بود. بیشترین بخش از رفرمیست ها نیز یهودیان آلمانی بودند که آمدند و بسیاری از فرامین و عقایدی را که از دیدگاه آن ها کهنه شده بود و دیگر با دنیای پیشرفته آن روزی تطابق و هماهنگی نداشت کنار گذاشتند.

توجه کنید که ما از اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم سخن می گوئیم. رفرمیست ها با شتاب بسیار می کوشیدند از اندیشه های اورتودوکسی که از دیدگاه آنان تعصب گرایانه بود دوری جویند.

از میان جنبش رفرم جریان دینی دیگری برخاست که "کنسرواتیو" (Conservative) نامیده می شود که راه میانه را بین اورتودوکس ها و رفرمیست ها برگزید. علت گزینش راه میانه آن بود که برخی از رفرمیست ها با شتاب زیاد از یهودیت اصیل دور می شدند و حتی می گفتند که مانعی ندارد به جای روز شنبه مقدس که در تورات آمده است که یهودیان نباید کار کنند و آتش روشن کنند و باید به نیایش پردازند، روز یک شنبه به ادای نماز در کنیسا بروند - و این در حالی که تقدس روز شنبه یکی از پایه های اصلی باور دینی یهودیان است.

کنسرواتیوها این راه را رد کردند و گفتند که رفرمیست ها افراط می کنند و اگر با این شتاب به تغییر آئین ها و سنت های مذهبی ادامه دهند، روزی به کلی از یهودیت دور خواهند شد.

پیروان مکتب کنسرواتیو در آلمان و اروپای شرقی در برهه زمانی در قرن نوزدهم در شمار زیاد به ایالات متحده مهاجرت کردند. و رو به تقویت گذاشتند. این مهاجرت نه تنها موجب تقویت جریان دینی کنسرواتیو شد، بلکه رفرمیست ها را نیز بسیار تقویت کرد و حتی امروز در آمریکا این دو جریان فکری و معنوی، قوی ترین مکتب دینی یهودیان محسوب می شوند.

حالا از خود پرسیم که همه این جریانات فکری اصولاً برای چه به وجود آمدند؟ به وجود آمدند تا مساله یهود و مشکل یهودیت را حل کنند. آن ها می خواستند شیوه ای بیابند تا مساله تبعیض و ستم و آزار و تعرض مداوم به یهودیان را پایان بخشند. هدفشان آن

بود که به شهروندان آلمان و دیگر کشورهای اروپائی بگویند: ما هم مثل شما هستیم. ما به همان زبان شما تکلم می کنیم و ما معتقدیم که کسب علم و دانش برای پیشرفت کشور اهمیت بسیار دارد؛ و ما یهودیان، درست است که از نظر ایمان دینی موسوی هستیم و از آئین حضرت موسی پیروی می کنیم، ولی از نظر فرهنگ و تعلق ملی، خود را آلمانی کامل می دانیم.

آن ها همچنین می گفتند: پیش از هر چیز ما آلمانی هستیم، با این تفاوت که از پدر و مادر یهودی زاده شده ایم و پیرو دین موسی می باشیم و موسوی محسوب می شویم. آن ها تصور کرده می گفتند که شاید با تغییرات و رفرم هائی که در دین یهود به وجود آورده اند، بتوانند در جامعه آلمانی و یا لهستانی پذیرفته شوند و بیگانه محسوب نگردند.

آن ها اجرای این دگرگونی ها و "اصلاحات" را نوعی "کارت ورودی" به جامعه عمومی آلمان می دانستند و واقعا در این دوره در برخی زمینه ها یهودیان به دستاوردهای چشمگیری رسیدند. ولی عاقبت کار نشان داد که هیچ یک از این جریان های فکری و دینی قادر به حل آن مشکل دیرین نیست. یعنی، نه حاسیدیسم و نه جریان اورتودوکس و نه رفرمیست ها یا کنسرواتیوها و نه "منجی" هائی چون شبتهای صوی یا دیگران، به هیچ وجه قادر نبوده اند به این ستم و آزاری که بر یهودیان وارد شده و می شود پایان بخشند. به زبان ساده، این یهودستیزی و آنتی سمیتیسم علی رغم کاربرد همه آن شیوه ها همچنان خودنمائی می کند - همان گرایش های ناپاکی که همانند یک بیماری بزرگ هستند و در درجه نخست برای خود اکثریت مردمان آن سرزمین زبان آور می باشند.

این جاست که به تدریج جنبش های دیگری نیز به وجود آمد که رهبران آن ها همگی کوشش خود را به سوی کانون اصلی متوجه ساختند که همانا سرزمین اسرائیل است و وطن پدری آنان و خاستگاه دین و فرهنگ یهود به شمار می آید.